

# داستان‌های خوب برای پسران بلندپرواز



بن بروکس  
ترجمه معصومه کلاگر

ویراستاران  
آرش علیقلیان  
عبدالرضا جعفری

فرهنگ نشرنو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران - ۱۳۹۸

## فهرست

۴۴ .....	بنجامین زفانیا	۱۲ .....	آرتور رمبو
۴۶ .....	بویان اسلات	۱۴ .....	آیاکک
۴۸ .....	بیل گیتس	۱۶ .....	احمد خصیم
۵۰ .....	پادشاه جورج ششم	۱۸ .....	ادی آیکائو
۵۲ .....	پچ آدمز	۲۰ .....	استورمزی
۵۴ .....	پرسی شلی	۲۲ .....	استیو اروین
۵۶ .....	پسران مدرسه ایسکا	۲۴ .....	استیون اسپیلبرگ
۵۸ .....	تامس ادیسن	۲۶ .....	استیون هاوکینگ
۶۰ .....	تایکا وایتیتی	۲۸ .....	اسکار وایلد
۶۲ .....	ترور نوآ	۳۰ .....	اقبال مسیح
۶۴ .....	تنزینگ نورگی	۳۲ .....	الن تیورینگ
۶۶ .....	جان تیندل	۳۴ .....	ای آی وی وی
۶۸ .....	جان کارلوس و تامی اسمیت	۳۶ .....	ایشیرو هوندا
۷۰ .....	جان گرین	۳۸ .....	باتلاقی
۷۲ .....	جان لنون	۴۰ .....	باراک اوباما
۷۴ .....	جسی آیزنبرگ	۴۲ .....	بالدوین چهارم



دکتر نایف المَطْوَع..... ۱۷۲	کریستوفر پائولینی..... ۱۴۰
نلسون ماندلا ..... ۱۷۴	کریستین مک‌فیلامی ..... ۱۴۲
نیک وویچیچ ..... ۱۷۶	کن یینگ ..... ۱۴۴
نیکلاس وینتن ..... ۱۷۸	کُنْفوسِیوس ..... ۱۴۶
نیکولا تسلا ..... ۱۸۰	کین مونروی ..... ۱۴۸
نیل دُگراس تایسن ..... ۱۸۲	گالیئو گالیله ..... ۱۵۰
ودران اسمایلوویچ ..... ۱۸۴	گیلن رازا ..... ۱۵۲
ویلیام کامکوامبا ..... ۱۸۶	لودویگ وان بتهوون ..... ۱۵۴
ویلیام مولتن مارستن ..... ۱۸۸	لویس آرمسترانگ ..... ۱۵۶
وینسنت وان گوگ ..... ۱۹۰	لویی بریل ..... ۱۵۸
هاروی میلک ..... ۱۹۲	لویجی چوتی ..... ۱۶۰
هانس شول ..... ۱۹۴	لیونل مسی ..... ۱۶۲
یوحین سرنن ..... ۱۹۶	محمد الطراد ..... ۱۶۴
	محمد علی ..... ۱۶۶
	مرد تانکی ..... ۱۶۸
	مهاتما گاندی ..... ۱۷۰



جیم هِنسن ..... ۷۶	رالف لورن ..... ۱۰۸
جیمی آکیور ..... ۷۸	راین رلجک ..... ۱۱۰
چسلی "سالی" سالنبرگر ..... ۸۰	رئیس جوزف ..... ۱۱۲
چهار کشیش ..... ۸۲	روئال آمِتسن ..... ۱۱۴
خایمه اسکالاته ..... ۸۴	رولد دال ..... ۱۱۶
خورخه مونوس ..... ۸۶	ریک اُبری ..... ۱۱۸
خوسه ریسال ..... ۸۸	ریک وان بیک ..... ۱۲۰
خونو دیاس ..... ۹۰	ژان دومینیک بویی ..... ۱۲۲
دان مَک فَرِسِن ..... ۹۲	سالوادور دالی ..... ۱۲۴
داینامو ..... ۹۴	سیدارتا گوتاما ..... ۱۲۶
دِرک ردْموند ..... ۹۶	شارل فوریه ..... ۱۲۸
دَن کراوس ..... ۹۸	فابیو چاوس ..... ۱۳۰
دَنیِل آنتونی ..... ۱۰۰	فرانک اوشن ..... ۱۳۲
دَنیِل تَمِت ..... ۱۰۲	فردریک داگلس ..... ۱۳۴
دَنیِل رادکلیف ..... ۱۰۴	فیلیپ زیملاردو ..... ۱۳۶
دیوید اَتِنبرا ..... ۱۰۶	کارل لیتنوس ..... ۱۳۸

## آرتور رَمبو

Arthur Rimbaud

(۱۸۹۱-۱۸۵۴)

در سال ۱۸۷۱ گفت‌وگو درباره شاعر جوان و حیرت‌انگیزی به نام آرتور رمبو در خیابان‌های پاریس شور و غوغا به پا کرده بود. او هفده سال بیش نداشت و معلوم نبود از کجا پیدایش شده است. شعرهایی زیبا و شگفت‌آور و گاه نفرت‌انگیز در مورد خشم و اندوه و رنج بزرگ شدن می‌نوشت.

چند سال بعد مردم گمان می‌کردند که آرتور مرده است.

اما چنین نبود، او فقط از نوشتن شعر دست کشیده بود. بعد از بی‌خانمانی و زخمی شدن با گلوله دوستش آن قدر فقیر بود که نمی‌توانست هزینه کتاب‌هایی را که چاپ کرده بود بپردازد. آرتور می‌خواست پول در بیاورد و به خانواده‌اش کمک کند تا از چنگال فقر رها شود. پس به جای شعر نوشتن فرانسه را در جست‌وجوی کار ترک کرد.

وارد ارتش شد و بعد در آسیای جنوب شرقی ارتش را ترک کرد و به اعماق تیره و خطرناک جنگل فرار کرد. خود را به دامنه‌های خشک کوه‌های قبرس رساند. و در یک معدن سنگ در زیر آفتاب سوزان به کار مشغول شد. از آنجا به دشت‌های بایر آفریقا سفر کرد تا با فروش قهوه و اسلحه پول در بیاورد. و تمام پولی را که در می‌آورد به خانه می‌فرستاد.

سرانجام برای دیدن مادرش به فرانسه برگشت و در آن موقع بود که درد شدید زانویش شروع شد تا آنجا که دیگر نمی‌توانست به آن بی‌اعتنا باشد. پزشکان پایش را قطع کردند اما خیلی دیر شده بود. سرطان در تمام بدنش پخش شده بود. چند هفته بعد آرتور رمبو از دنیا رفت.

بعد از مرگش بود که مردم سراسر جهان شعرهای او را کشف کردند و این شعرها جنبش جدیدی در شعر به راه انداخت و الهام‌بخش بسیاری از نقاشان و موسیقی‌دانان و نویسندگان شد تا افکار خود را از ته دل و آزادانه بیان کنند. او رنج و درد خود را در قالب واژه‌ها بیان می‌کرد و آن واژه‌ها هنوز تا امروز خوانده می‌شود.

